



حسینہ القزاسلامی
۱۳۹۴

جزوہ شماره ۵

توسعه یا اسب تراوا؟!

عامل اصلی گسترش تفکر سکولاریسم

سخنران: حجه الاسلام والمسلمین دکتر عرفانی فر

چهارشنبه ۴ شهریور ۱۳۹۴

بسم الله الرحمن الرحيم

در جلسه قبل، بعد از تعریف لغوی سکولاریسم، سه تعریف اصطلاحی از آن ارائه کردیم. در این جلسه به سراغ علل و عوامل سکولاریسم می‌رویم. البته بحث ما در مورد کشور ایران است. پرسش اساسی ما این بود که آیا ایران در معرض خطر سکولاریسم هست یا خیر؟

❖ عوامل پیدایش و سیطره تفکر سکولاریسم

سکولاریسم در غرب و در دنیای مدرن شکل گرفته است و علی‌القاعده باید سری به قرون وسطی و دوره رنسانس در غرب بزنیم تا متوجه شویم که چه چیزی موجب تشکیل سکولاریسم و سیطره تفکر سکولاریسم شد.

عوامل زیادی باعث ایجاد فکر جدایی دین از عرصه قدرت و حکومت شد. عواملی چون برخی از آموزه های کتاب مقدس (انجیل)، سوءاستفاده کلیسا از قدرت و ظلم و ستم بی حد آن هم به نام دین و ...

یکی از علل بسیار مهم، این بود که مسیحیت تئوری اداره زندگی انسان از گهواره تا گور را نداشت. مسیحیت دینی نیست که فقه داشته باشد. یک سری توصیه های اخلاقی دارد، ولی آن مقداری که بتواند حکومت را اداره کند، ندارد.

به این معنا که، برای مثال اگر حاکم آنجا دستش را به سمت کلیسا دراز می‌کرد و ابراز می‌داشت که می‌خواهیم حکومت را بر اساس دین اداره کنیم؛ مسیحیت چیزی برای ارائه نداشت. این خود، باعث می‌شد جامعه برای اداره خودش به سمتی دیگر برود؛ به سمت فلاسفه و صاحب نظرانی که ممکن است احیانا دغدغه های دینی هم نداشته باشند. همان طور که در غرب، جامعه برای اداره خود، دست به سوی فلاسفه دراز کرد و می‌کند. فلاسفه ای که غالباً ماتریالیست بوده و به اومانیسم اعتقاد دارند.

اما وضعیت ما چگونه است؟ بحمدالله ما در دین و مذهب مان فقه داریم. اتفاقاً فقه وسیع و فربه ای هم داریم. عالمان ما در طول تاریخ با تلاش فراوان و حتی به بهای ریخته شدن خونشان، چراغ فقه و فقاقت را روشن نگه داشتند. اما این تلاش گرچه لازم و مهم بود ولی کافی نبود.

▪ بعد از انقلاب اسلامی؛ ما با دو مسئله بزرگ مواجه شدیم:

مشکل اول آن که فقه ما بیشتر فقه فردی بود و بیشتر در حوزه فردی بسط پیدا کرده بود. به این معنا که علمای ما در طول تاریخ غالباً در اقلیت و شرایط سختی بودند؛ تجربه حکومت داری نداشتند. این برای آنان مسئله نبود. لذا بیشتر در مسائل فردی کار کرده بودند و این البته تأثیرش را بر حوزه های ما گذاشته است. درحال حاضر هم اگر شما در اواخر شهریور و اوائل مهر ماه مشرف به قم بشوید و فهرست دروس خارج فقه را مشاهده بفرمایید، متوجه می‌شوید که بحثهای اجتماعی- حکومتی - سیاسی و اقتصادی کم دیده می‌شوند. بیشتر فقه خارج صلاه و صوم و طهارت و حج و ... می‌بینید.

زمانی که حقیر مشرف به قم بودم، مرحوم آیت الله بهجت خارج حج می‌گفتند؛ آیت الله مکارم هم همین طور. بیشتر دروس در باب مباحث فردی بود. کم پیدا می‌شد که کسی مسائل مربوط به حکومت را مطرح کند. والآن کماکان! این خود باعث می‌شود حکومت در مسائل و مشکلات خود به مرجعی جز دین مراجعه کند.

یک مثال بزنم، یکی از دوستان پزشک که در پزشکی قانونی کار می‌کرد می‌گفت: ما در آن بخش از کار خودمان که باید مقدار آسیب به فرد را (که بر اساس آن مقدار دیه معلوم می‌شود) تعیین و احصاء کنیم مجبوریم به منابع آمریکایی مراجعه کنیم! چرا؟ زیرا در فقه خودمان فهرستی که از آسیب‌ها شده بسیار کم است و موارد زیادی هست که در فقه یافت نمی‌شود، درحالی که دانشمندان آمریکایی در این باره بسیار مفصل و ریز کار کرده‌اند. این مثال نشان می‌دهد که چقدر ما نقص داریم و چقدر باید کار کنیم و ظرفیت های بزرگی که در فقه مان وجود دارد را به منصف ظهور برسانیم. طلاب ما باید بدانند ما در حوزه کارهای بر زمین مانده بسیار زیادی داریم و نباید آخوندی را تنها در امام جماعت شدن و منبر رفتن خلاصه کنیم.

مشکل دوم این بود که فقه ما به شکل سیستمی که قابلیت اجرایی داشته باشد درنیامده است. البته چه بسا کسی بگوید این کار، اساساً کار فقیه نیست. کار فقیه آن است که درباب افعال جوارحی (و بر اساس نظریه برخی افعال جوانحی) حکم دین را استنباط و بیان کند. کار ایجاد سامانه کارآمد برعهده دیگران است! به هر روی، ما احکام زیادی مثلاً در بعد اقتصادی داریم، اما این احکام زمانی به قابلیت اجرایی شدن پیدا می کند که به صورت یک سامانه منسجم ناظر به عمل درآید. والا بیان یکسری احکام کلی مشکلی را حل نمی کند.

▪ یک خاطره

در زمان دانشجویی کلاس روانپزشکی داشتیم. استاد که روانپزشک بودند معیارهای بیماری روانی و به اصطلاح ابنمالیته را بحث می کردند. حقیر در ملاک های مطروحه مناقشه می کردم. مثلاً یکی از ملاک هایی که بیان می شد، این بود که فرد رفتاری بر خلاف هنجارهای اجتماعی داشته باشد. اشکال حقیر آن بود که خب اگر این طور باشد، معاذالله حضرت لوط هم بیمار بوده اند و قوم ایشان سالم!! سرکلاس که بودیم استاد مقاومت کرده و پاسخ هایی می داد. بعد از کلاس با ایشان همراه شده و دوباره بر سر ملاک ها با ایشان بحث می کردم. وقتی که به اتاق ایشان رسیدیم و دیگر کسی نبود، استاد به من گفتند: آقا جان چه می گویی تو؟ ما هم مسلمان هستیم، ما هم مومن هستیم و اعتقادات دینی داریم و قبول داریم که این ملاک ها بی ایراد نیست ولی آیا تو سیستمی داری که من بر اساس اسلام، بیماران روانی را از صفر تا صد درمان کنم؟ یعنی ملاک داشته باشم، تشخیص بدهم، پروتکل درمانی بنویسم، رصد کنم و ...؟

انتقاد کردن و ایراد گرفتن خوب است ولی این فقط بخشی از کار است. ما که نمی توانیم جامعه را معطل کنیم. مجبوریم برای درمان بیماریها مجبور هستیم که به سراغ کتب غربی برویم.

بنده دیدم سخن ایشان غلط نیست. گرچه معتقدم ما نباید به این بهانه، دست روی دست گذاشته و هیچ کاری برای اصلاح وضعیت ننماییم.

برویم سراغ کشور خودمان و اتفاقاتی که پس از اتمام جنگ افتاد. پس از جنگ و از سال ۱۳۶۸ مسئولان کشور در پی اجرای برنامه ای بودند تا کشور رشد و پیشرفت کند و نشان دهند حکومت دینی فقط در بخش های سلبی و نظامی قدرتمند نیست، بلکه قادر به ارائه یک نمونه عالی از کشور داری می باشد. اما همان مشکلاتی که در بالا ذکر شد، گریبانگیر آنان شد.

سؤال این بود که توسعه و پیشرفت الگو می خواهد و ما در این زمینه کار چندانی نکرده ایم. غربی ها هم که مراکز تحقیقاتی شان ریز مسائل کشور ما را رصد می کردند این را خوب می دانستند. اینجا بود که مسئولین اجرایی کشور، دچار یک اشتباه راهبردی بزرگ شدند و دست خود را در مقابل نسخه و الگوی توسعه غرب دراز کردند. از سال ۱۳۶۸ توسعه در کشور شروع شد؛ توسعه و ما ادراک ما توسعه! توسعه ای که متناسب با ساختار جامعه ما نبود و ما را ریلی انداخت که انتهای آن گور ما است!! اگر کاری نکنیم!

❖ نقش بنیادهای غربی صهیونیستی در شکل گیری تفکر توسعه

قبل از بیان آثار سوء توسعه ناگزیریم برای نشان دادن اهمیت توسعه و الگوی آن به سخنان برخی محققان غربی اشاره نماییم. برای این منظور از کتاب «کنترل فرهنگ» نوشته "ادوارد برمن"، ترجمه دکتر الیاسی (نشر نی) استفاده می کنم. این کتاب درباره نقش سه بنیاد راکفلر، فورد، کارنگی در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا است. این بنیادهای به اصطلاح خیریه در دست صهیونیست ها هستند.

به طور مثال راکفلرها یک خاندان بزرگ یهودی اند که در ایالات متحده و اروپا بخصوص انگلستان قدرت و نفوذ زیادی دارند. بخش زیادی از فعالیت این بنیاد درباب تربیت نیرو و مسئول و نیز برنامه توسعه برای کشورهای جهان سوم است. در مقدمه کتاب (صفحه ۱۱ و ۱۲) می گوید: «پس از سال ۱۹۵۰ اهدای کمک خارجی برای گسترش تاسیسات زیربنایی اقتصادی و تقویت نهادهای آموزشی و فرهنگی در کشورهای درحال توسعه مورد توجه بیش از پیش برنامه ریزان سیاست خارجی ایالات متحده

قرار گرفت. فصل سوم [کتاب] نشان می دهد که چگونه بنیادها پس از رایزنی با نمایندگان مسئول تنظیم سیاست خارجی در واشینگتن تصمیم گرفتند به تقویت تعدادی از دانشگاه ها در مناطقی از جهان که از نظر استراتژیک اهمیت داشتند مبادرت ورزند. نمایندگان بنیادها به طور مداوم با یکدیگر در تماس بودند تا مطمئن شوند فعالیت هر بنیاد مکمل فعالیت سایر بنیادها نیز هست و در رقابت با یکدیگر عمل نمی کنند.^۱ ...گرداندگان بنیادها امید داشتند که از راه این دانشگاه ها و سایر برنامه های تحت حمایت آنها موفق شوند کادر رهبری بومی را با دیدگاهی مشابه خود در زمینه توسعه تربیت کنند».

این بنیادها با تعیین موضوع و با حمایت مالی خوب با دانشگاه های مهم ارتباط می گرفتند تا آنها در پروژه های مدنظر آنان کار کند. در واقع هدف این بود که؛ برای کشورهای مستعمره، رهبر و رئیس جمهور تربیت کرده تا آنان برنامه ای مدنظر آنان را با دل و جان و با دفاع از آن اجرا نمایند. برای این منظور از جاهای مختلف دنیا دانشجوی می گرفتند و با تمرکز بر افرادی که حدس می زدند در آینده صاحب قدرت شوند (مثلا اگر بخواهیم در کشور خودمان مثال بزنیم، فرزندان مسئولان رده بالا، فرزندان روحانیون مطرح و بزرگ) آنان را جذب و تربیت و سپس با ظرافت به پست های بالا می رساندند.

در صفحه ۱۵۷ در مطلبی تحت عنوان "حمایت بنیادها از پژوهش های علوم اجتماعی" به نقش بنیادها در این عرصه اشاره می کند. یکی از علومی که از ابتدا یهودیان و بنیادهای وابسته به آنها در آنها سرمایه گذاری کردند علوم اجتماعی و از جمله جامعه شناسی هست. چرا؟ زیرا با این علوم می توان جوامع را کنترل کرد. حمایت بنیاد راکفلر از علوم اجتماعی به دهه ۱۹۲۰ (یعنی حدوداً صد سال قبل) می رسد. حال با خودتان فکر کنید که در آن زمان شاهان ما در چه اوام و خیالاتی به سر می بردند. غرق در عیش و نوش و زن بارگی بودند و مشتی وطن فروش خائن درباری با همکاری استعمارگر پیر انگلیس کشور را غارت می کردند. وی می گوید: «حمایت بنیاد راکفلر از علوم اجتماعی به دهه ۱۹۲۰ و زمانی باز می گردد که کمک هزینه ها از طریق موقوفه یادبود لورا اسپلمن راکفلر اعطا می شد. در آن دهه، موقوفه فوق به ایجاد شورای پژوهش های علوم اجتماعی کمک کرد ...»^۲ نیز در صفحه ۱۵۸ می گوید: «کمک های مالی بنیادهای کارنگی، فورد و راکفلر نقش حساسی در تشویق و پرورش گرایش های خاص در این رشته های علوم اجتماعی [جامعه شناسی، علوم سیاسی و اقتصاد] داشت که به نوبه خود تاثیر زیادی بر تدوین نظریه توسعه برای کشورهای جهان سوم نهادند.

اما در صفحه ۷۵ به نقش بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در پشتیبانی از اجرای برنامه توسعه بر اساس الگوی غربیان اشاره می کند. وی می گوید: «بانک جهانی به ظاهر نهادی مستقل است که وظیفه اعطای وام به ممالک در حال توسعه را جهت نوسازی اقتصاد خود و بهبود زندگی مردمشان برعهده دارد. اما در واقع بانک جهانی که ظاهراً دارای یک هیئت امنای بین المللی است، مستمراً سیاست هایی را در جهت پیشبرد اهداف سیاست خارجی ایالات متحده و نفوذ سرمایه داری در کشورهای کمتر توسعه یافته تعقیب کرده است. در صفحه ۷۶ می گوید: «بیانیه های بانک جهانی کرارا تأکید کرده اند که شرط تصویب وام های بانک برای برنامه های توسعه، ایجاد "محیط مناسب برای سرمایه گذاری" در کشور دریافت کننده وام است».

تا اینجادمورداهمیت توسعه بود. انشاءالله با مطالعه کتاب فوق و سایر کتبی که معرفی خواهد شد معلوم خواهد شد الگوی توسعه دارای نقشی حیاتی در همه کشورها است و اکنون به اسب تروایی در دست استکبارگران شده است. این اسب تروا که ما پس از جنگ تحمیلی با خوشحالی آن را وارد کشور نموده و گرداگرد آن به جشن و پایکوبی پرداختیم، مهمترین عامل گسترش تفکر سکولاریسم در ایران بوده و می باشد. تفکری که اگر راه آن با درایت مسدود نشود، به تدریج به تغییر محتوای حکومت و اکتفا به پوسته و نامی از دین و اسلام منجر خواهد شد.

❖ آغاز روند توسعه و تبعات آن در ایران

^۱ - اینها برای ما درس است! گاهی باید از دشمن هم یاد گرفت. درس آینده نگری، درس نظم و هماهنگی، درس دوری از رقابت های غلط

^۲ - حال ببینید در کشور ما خیران اموال خود را چه می کنند! خیلی که فهمید باشند صرف ساخت بیمارستان می کنند. اگر کسی یافت شود که بخواهد اموال خود را مثلاً صرف ساخت یک پژوهشگاه علوم انسانی کند همه وی را احمق خواهند خواند که راه را گم کرده است!

از سال ۱۳۶۸ سیاست کشور تغییر کرد و بعد از جنگ آن شخصی که سکان اجرایی کشور را در دست گرفت، برآن شد تا سیاست ها را تغییر داده، به زعم خود ایران را به پیشرفت رساند.

این فرد که به نظر حقیر هنوز ابعاد ضربات مهلکی که به پیکر نظام جمهوری اسلامی زده بر جامعه پوشیده است، نهایت سوءاستفاده را از ملاحظات رهبری نسبت به خود نمود و مسیر نظام را به سوی انحراف و اعوجاج ریل گذاری کرد. او افرادی را بر سر کار آورد که به تکنوکرات ها مشهور گشتند. تغییرات به سرعت شروع شد. در عرض دوسه سال فضای کشور تغییر کرد.

نظریه برخی تکنوکرات های دولت این بود که توسعه مقدم بر عدالت است و اگر ما بخواهیم توسعه داشته باشیم، ناگزیر بخش هایی از جامعه زیر چرخ توسعه له خواهند شد و ما این هزینه را باید پرداخت کنیم. این یعنی عدالتی که امیرمومنان برای آن جان مبارک خویش را فدا کردند هیچ پایه و اساسی ندارد. پرواضح بود که این نظریه، در تقابل آشکار با دیدگاه های امام ره و رهبری عزیز دام ظلله بود.

توسعه شروع شد؛ توسعه ای که نامتوازن و توسعه ای که اقتصادی صرف بود و اگر در آن از فرهنگ سخنی گفته می شد بیشتر ناظر به چیزهایی بود که اتفاقاً مضر به حال جامعه بود تا مفید. از طرف دیگر سرعت توسعه هم بسیار بالا بود و موجب تبعات و عوارض سوء بسیاری شد. به خصوص در شهر تهران و توسط شهرداری تهران که شروع به تغییر چهره شهر کرده بودند. گویا مسئولان برآن شده بودند تا از فرهنگ جهاد و شهادت هیچ اثری حتی در نام کوچه ها و خیابان ها برجا نماند. دیگر دوران، دوران توسعه و پیشرفت بود و نباید سخنی از جهاد و شهادت زده می شد!

در این روند، در مدت کوتاهی "ثروت" به ارزش درجه اول در جامعه تبدیل شد. در جامعه اسلامی واقعی علی القاعده اگر ثروت ارزش هم باشد، ارزش درجه اول نیست. ارزش درجه اول در جامعه اسلامی، همان ارزش هایی هست که در سالهای جنگ بود؛ ارزش هایی مثل تقوی، جهاد، ایثار، شهادت، معنویت و... هر کس که دارای این ارزش ها باشد مورد احترام و منزلت بیشتری است. ولی با این توسعه در یک زمان بسیار کوتاه، ثروت ارزش درجه اول شد و ثروتمندان محترم. هرکس پولدارتر بود، هم محترم تر بود و هم کارش بهتر پیش می رفت. وضع به گونه ای شد که فرد هالیدی در ۱۹۹۲ م (۱۳۷۰ شمسی) نوشت^۲:

There was only one Grand Ayatollah in Iran, Ayatollah Dollar!

از آن طرف، نمایش ثروت آغاز و این نمایش از جانب برخی مسئولین تایید می شد. مثلاً در نماز جمعه تهران، رئیس جمهور وقت راجع به مانور تجمل صحبت نموده و آن را وظیفه مومنان دانستند! و این یعنی تایید بالاترین مقام اجرایی کشور بر نمایش ثروت. از دیگر اقداماتی که به این روند مهلک کمک می کرد، نیاز آفرینی مداوم بود. به طوری که شرکتهای تبلیغاتی شروع کردند به تبلیغات، همان طور که الان هم صورت می گیرد. تبلیغات رادیویی و تلویزیونی، تابلوهای تبلیغاتی در خیابان ها و روی اتوبوس ها و ... باعث تشدید روند نیازآفرینی می شد و این خود می رفت تا به یک نارضایتی شدید از مسئولان منجر شود که ثمره اش در خرداد ۷۶ آشکار گشت.

اساساً یکی از عوامل نارضایتی این است که شما تولید نیاز کنید، اما راه رفع نیاز را باز نکنید. به هر روی، این روند باعث شد که ثروت باارزش و ثروتمندان محترم شوند و نگرش ها و عملکردشان به هنجار اجتماعی تبدیل شود که این روند هم اکنون هم ادامه دارد.

در جامعه شناسی بحثی داریم تحت عنوان انتشار هنجارها و اینکه یک هنجار چگونه تولید و بر اساس چه سازوکاری منتشر می شود. در کشورهای مستعمره و کشورهای مثل ما که دارای فرهنگ ارباب رعیتی و فرهنگ ایلی بوده ایم، این فرایند غالباً به این شکل هست که هنجارها از طبقه بالا به طبقه متوسط و بعد به طبقه پایین ریزش می کند (Downward diffusion). طبقه متوسط نیز خصوصیات خاص خود را دارد.

^۲ - نقل از: فرامرز رفیع پور، توسعه و تضاد، ص ۱۶۹.

این طبقه هم نقش مثبت دارد و هم نقش منفی و به نظر بنده با شرایط فعلی، هرچه این طبقه فربه تر گردد؛ میزان نارضایتی از نظام بیشتر می شود. اما طبقات بالا هنجارهایشان را از کجا می گیرند؟ از غرب. بدین ترتیب هنجارهای طبقه بالا در جامعه گسترش پیدا کرد و این روندی بود که جامعه ما را به جامعه ای مصرف گرا، رفاه زده، متوقع و پر از نارضایتی تبدیل کرد.

❖ پیامدهای سوء توسعه

بی شک توسعه دارای آثار مختلف خوب و بدی بوده است. ما در این بحث برآنیم که پیامدهای سوء آن را - که به نظر بسیار بسیار بیشتر از منافع آن است - بررسی نماییم.

۱- شکل گیری طبقه ثروتمندان مدرن

ما در طول تاریخ، ثروتمندان سنتی و خاندان های اشرافی داشتیم. این اشراف (که ترجمه غلطی از آریستوکرات می باشد، چون آدم های بی شرف هم در میان آنها کم نبوده است) خصوصیات خوب و بدی داشته اند. یکی از خصوصیات خوب این ثروتمندان سنتی، انجام کارهای خیر و رسیدگی به فقرا بوده است. بسیاری از آنها به طبقه پایین کمک می کردند. حال یا از سر دلسوزی یا از سر محاسبه گری! زیرا می دانستند اگر به رعایا و طبقه پایین بیش از حد فشار آید، ممکن است برایشان مشکل ساز بشوند.

اما طبقه ثروتمند مدرن این خصوصیت را هم ندارند. حتی عرق ملی گرایی چندانی هم ندارند و به راحتی ایران را حتی به اعراب منطقه هم می فروشند. خب! آیا این طبقه ثروتمند مدرن کاری به سیاست و قدرت هم دارد؟ بله! این ثروتمندان مدرن برای حفظ منافع خودشان در رسانه ها، انتخابات و ... دخالت می کنند. روزنامه می زنند، سایت خبری درست می کنند. به فلان حزب و شخص در انتخابات کمک می کنند تا پیروز شود و بدین ترتیب می بینیم که پول دارد به عاملی موثر حتی در سیاست تبدیل می شود.

حتی می بینیم که در عالم مذهب هم پول موثر می شود و شخصی چون صادق شیرازی با استفاده از پول های انگلیس و عربستان می شود مرجع بزرگ شیعیان! عزیزان! رسانه قدرت است و پول رسانه درست می کند. آن گاه مهار فکر جامعه را در دست گرفته و ما را بدانجا خواهند برد که ناگفتنی است.

۲- گسترش ارزش های مدرن

در روند توسعه و با گسترش ارزش ها و هنجارهای رفتاری طبقه مرفه و نیز گسترش امکانات ارتباطاتی ارزش های مدرن به سرعت گسترش پیدا کرد.^۴ از مسائل ظاهری چون نحوه لباس پوشیدن و سگ گردانی گرفته تا سبک معماری (مثل آشپزخانه های آپن) و تغذیه (فست فود و ...) تا نحوه فکر و اندیشه (اباحی گری و سکولاریسم). تمام نظرسنجی ها نشان می دهد که با گسترش ارزش های مدرن، ارزش های دینی و مذهبی کم رنگ شده و مقبولیت روحانیت در جامعه کاهش پیدا کرده است. (برای دیدن آمارها نگاه کنید به: الف) توسعه و تضاد، پروفیسور فرامرز رفیع پور، شرکت سهامی انتشار؛ ب) دریغ است ایران که ویران شود، همو؛ ج) جمهوری اسلامی و چالش های کارآمدی، سیدمرتضی نبوی، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه (قم)

یک نکته: در صفحه ۴۳۰ کتاب «دریغ است که ایران ویران شود» از پروفیسور رفیع پور به نکته قابل تأملی چنین اشاره شده است: «از تمایلات مذهبی مردم نمی توان همیشه نتیجه گرفت که روحانیون پایگاه بالایی دارند». این نکته قابل تأملی به ویژه برای مسئولان است.

^۴ - البته در تمام این مراحل نباید از نقش دشمنان استعمارگر که کشور سرشار از منابع ایران را از دست داده بودند و دائم در اندیشه براندازی بوده اند غافل شد. همان گونه که گفته شد، توسعه اسب تروای آنان بود که توسط برخی غافلان و چه بسا مغرضان وارد کشور شد و کرد آن چه کرد.

مثلا از این که امسال در ماه رمضان مساجد شلوغ شدند نمی توان نتیجه گرفت که لابد روحانیت از مقبولیت بالایی برخوردارند. این مسئله باید از طریق سنجش های دیگری اندازه گیری شود که متاسفانه آمارها حاکی از کاهش این مقبولیت در مقایسه با دهه شصت و حتی هفتاد می باشد.

۳- افزایش نارضایتی مردم از نظام

اساسا عوامل اصلي نارضایتی مردم سه چیز است:

۱- نابرابری (مثلا در شرایط تقریبا مساوی ؛ يك نفر روزي يك ميليون و دیگری روزي بيست هزار تومان درآمد داشته باشد یا در توزیع امکاناتی چون تحصیلات (مدرسه و دانشگاه)، وسایل رفاهی و... تبعیض قابل توجه وجود داشته باشد)

۲- تولید نیاز در عین دشواری ارضای آن (مثل این که در برابر شخص گرسنه ای مرتب غذایی را نمایش دهند، ولی وقتی وی بخواهد دست دراز کرده آن را بخورد، نگذاریم یا بر سر راهش هزار مانع و شرط و شروط بگذاریم! آیا آن فرد از ما متنفر نخواهد شد؟)

۳- تغییر ارزش ها (یعنی آن چیزهایی که دیروز مطلوب من بود و من آن ها را می خواستم، دیگر امروز برایم دوست داشتنی و خواستنی نیست و چه بسا با دیدن آنها حالت تنفر پیدا نمایم).

یک نکته: نارضایتی مسری است! به این معنا که در یک جمع، وقتی کسی ابراز نارضایتی کند و زمینه های ابراز عقیده هم فراهم باشد، این نارضایتی گسترش می یابد. لذا شما گاهی می بینید در یک صف نانوایی (مثلا) شخصی شروع به ابراز نارضایتی کرده و بقیه هم به سرعت به وی پیوسته و همگی از حکومت ناراضی می شوند! اگر هم کسی بخواهد از خوبی های نظام سخن گوید با انواع متلک ها مواجه می شود.

■ پرسش و پاسخ

سؤال: بنظر شما چرا رهبری بعنوان امام امت در مقابل این نظریه توسعه که اشاره شد ملاحظه پیشه کردند؟ آیا به نظر شما این باعث تضعیف انقلاب نمی شود؟

پاسخ: اولاً من اعتقاد دارم که تبعات این نحوه توسعه بر تمامی مسئولان کشور مخفی بوده است. لاقلاً تبعات تفصیلی آن را نمی دانستند. ما هم نباید انتظار معصوم بودن را از رهبری داشته باشیم. این طور هم نیست که رهبری معظم انقلاب مدظله العالی یا امام ره در حد يك جامعه شناس بزرگ تخصص داشته باشند.

ثانیا؛ ایشان پس از ملاحظه برخی تبعات و در بسیاری از جاها تذکر دادند و حتی دخالت هایی هم کردند که این روند اصلاح بشود؛ اما هیچ گاه این طور نبوده که خواسته های ایشان تمام و کمال اجرا بشود.

ثالثا؛ ممکن است کسی بگوید ما باید چه می کردیم؟ آیا دانشگاه ها و حوزه های علمیه ما توانسته اند يك الگوی صحیح متناسب با بوم و فرهنگ ما و در عین حال قابل اجرا ارائه بدهند؟

سؤال: اگر منصب دولتمداری در کشور اینقدر اثرگذار است، چرا افراد دغدغه مند که متوجه تغییر شده اند ، کسی را برای مناصب تربیت نکرده اند؟ اگر دولت توسعه داشته، دلیل این است که حکومت دینی پشتوانه دین مداران است . پس نمیتوان عدم همراهی حوزه ها را در نظر نگرفت. اگر جایگاه حوزیان کاهش یافته نمی توان تقصیر را فقط برگردن دولتها و گرایشهای توسعه مدار انداخت.

پاسخ: در مورد بخش اول پرسش باید گفت تربیت نیرو آن هم در زمینه توسعه، کار ده سال و بیست سال نیست و کار بسیار مشکلی است. دیدیم که غربی ها چقدر و چند دهه درین باره کار کرده و هزینه نموده اند.

ثانیا علوم انسانی و از جمله علوم اجتماعی و اقتصاد - که ارکان تدوین نظریه توسعه هستند - در جامعه ما، به خاطر همان ارزش بالای ثروت - که ذکر شد - جایگاه بالایی ندارند. یعنی جریان نخبگی و تیزهوشان در کشور ما به سمت رشته های پول ساز و دارای پرستیژ است. اکثراً جوانان به دنبال رشته هایی هستند که درآمد و پرستیژ بیشتری دارد. خوب در این شرایط چه کسی باید نظریه توسعه را تدوین کند؟ بخش سنتی حوزه های علمیه ما هم که هنوز به جایگاه علوم انسانی پی نبرده اند و تقریباً جز کسانی چون آیت الله مصباح یزدی که موسسه امام خمینی ره را تاسیس کردند و برخی پژوهشگاه ها در قم (مثل پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه و نیز علوم و فرهنگ اسلامی) به این مهم توجه چندانی نشان نداده اند. در مورد بخش دوم؛ بله قبول داریم که علت پایین آمدن جایگاه حوزه ها و کاهش مقبولیت روحانیت، فقط عملکرد دولت ها نبوده است. اما یکی از مهمترین علت های آن عملکرد دولت ها است. به خصوص که بعضی دولتمردان ملبس به لباس روحانیت بودند، اما عملکرد مناسب و قابل قبولی نداشتند.

ان شاء الله در جلسه بعد بحث را ادامه می دهیم.

والحمد لله رب العالمین



کلبه. بلوار نصر. روبروی جهانگردی. حسینیه انقلاب اسلامی. مسجد حضرت ابوالفضل «ع»